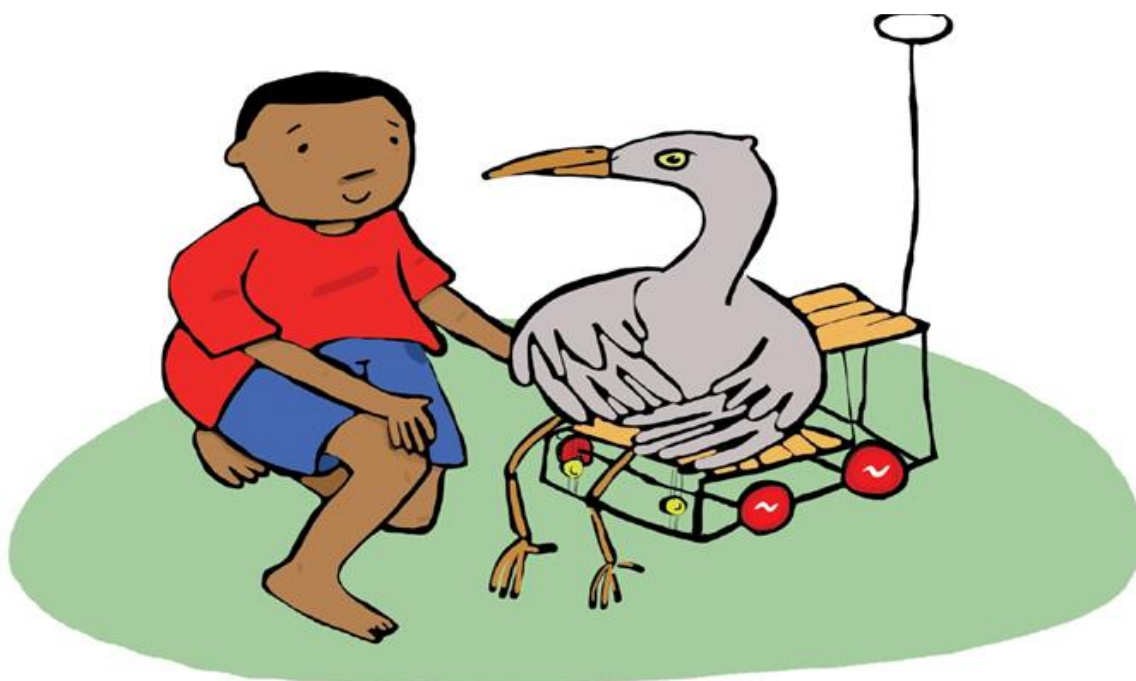


من کمکت خواهم کرد

"از هر دست بدی از همون دست می گیری"



باز نویسی : مصیب شیرانی

اندرا بوت - اولیویا ویلت - فاطیما خاطر

من کمکت خواهم کرد

"از هر دست بدی از همون دست می گیری"

باز نویسی : مصیب شیرانی

اندرا بوت اولیویا ویلت فاطیما خاطر دا

این کتاب تقدیم می شود:

به بچه های خون گرم جنوب، آبتین

و ناخدا عبود



من کمکت خواهم کرد

هنگامی که حواصیل مادر نیاز به کمک دارد، عبود به کمک او می آید.

"از هر دست بدی از همون دست می گیری"



حواصیل تازه جوجه هایش بدنیا آمده بودند و حال گر سینه بودند و با سر و صدا آشیانه را روی سرشان گذاشته بودند، مامان حواصیل بعد از مدت‌ها که روی تخم هایش خوابیده بود، حال با بدینا آمدن جوجه ها باید به تالاب می رفت تا برای آنها غذایی پیدا کند، پس زود پر کشید و وارد تالاب شده اما ناگهان فریاد کشید: "اوخ مگر تالاب جای زباله و سیم است" بال و پر حواصیل مادر در سیم های رها شده در تالاب گیر کرد و بال‌هایش زخمی شد!

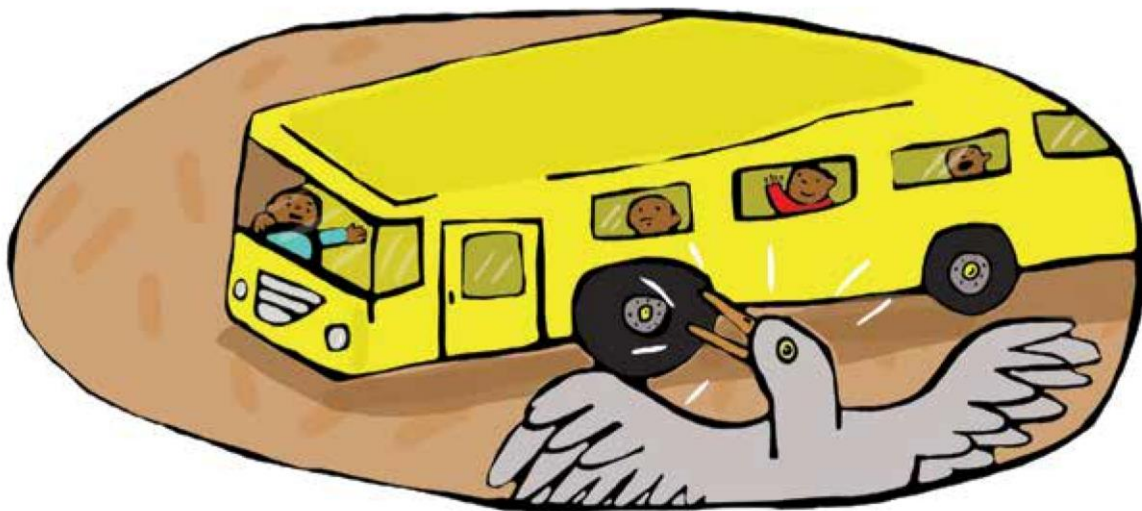


بچه حواصیل های گرسنه در آشیانه منتظر مادرشان بودند.



حواصیل داشت فریاد می زد؛ کمک من زخمی شدم! نمی توانم به آشیانه برگردم، جوجه
هایم در لانه تنها و گرسنه اند.





لطفا به من کمک کنید.



در همین هنگام عبود که در حال بازی در اطراف تالاب بود ناگهان چشمش به حواصیل مادر افتاد
که غمگین و زخمی در کنار تالاب نشسته بود: عبود گفت ماما حواصیل چرا گریه می کنی !!!



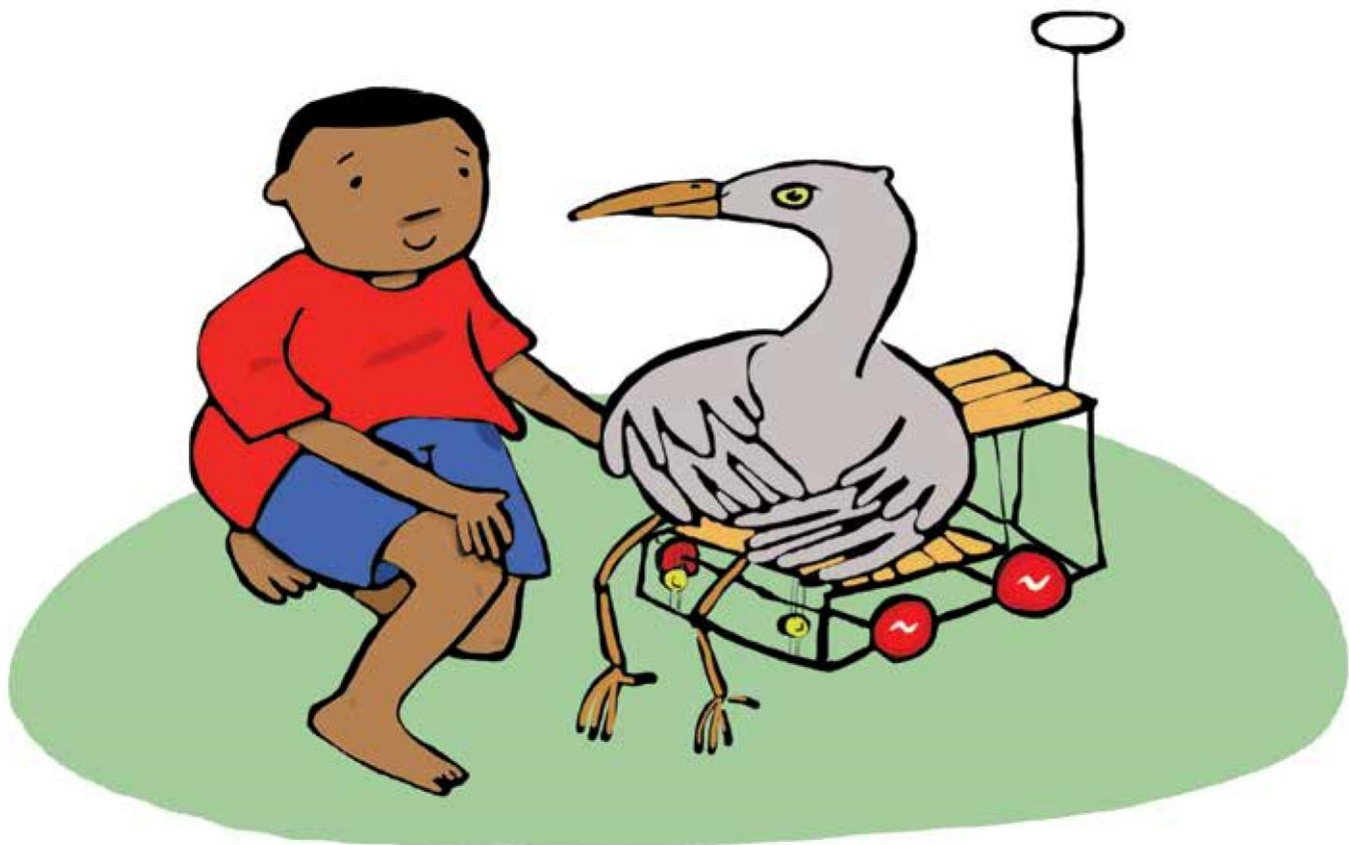
آخه من نمی توانم به آشیانه ام بروم، بال و پر من زخمی شد است. بچه هایم تنها و گرسنه در
آشیانه منتظر من هستند.



عبود گفت: نگران نباش من کمکت می کنم .



حواصیل که حالا با باز شدن سیم ها از بالش بهتر شده بود گفت: عبود، ممنونم
که کمک کردی.



فردای آن روز مادر عبود او را صدا زد و گفت: عبود مادر این پولها را بگیر و برو نان بخرو
زود بیا خانه .



توی راه وقتی دید بچه ها نزدیک تالاب بازی می کنند، عبود هم رفت و شروع به بازی با آنها کرد. و
حواسش از خرید نان پرت شد.



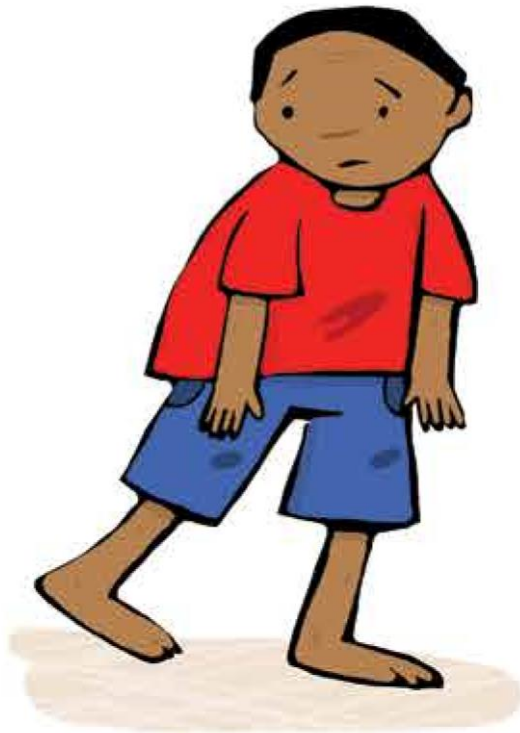


وقتی بازی تمام شد، عبود تازه یادش افتاد که باید می رفته و نان می خریده است، وقتی دست در جیبش کرده گفت: ای وای! پولم نیست، پول عبود گم شده بود.



وقتی رسید خانه مادر در حال جارو کردن خانه بود، وقتی داستان را شنید، با
عصبانیت گفت: پسر بازیگوش، می روی و تا پولت را پیدا نکردی و نان نخریدی خانه
نمی آیی!





عبود ناراحت و پشیمان در کنار تالاب نشسته بود و داشت گریه می کرد ! حالا چیکار
کنم خدا...





وقتی حواصیل که در حال پرواز و شکار ماهی در تالاب بود ناگهان عبود را دید گفت:

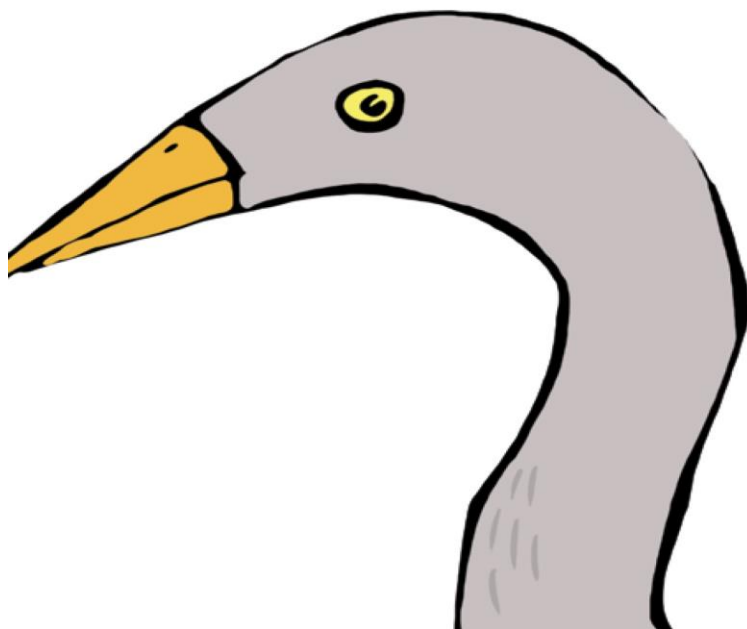
عبود جان چی شده چرا گریه می کنی !!

عبود گفت من پولم را تو تالاب کم کردم، مادرم به من پول داد تا بروم نان بخرم اما وقتی

داشتم با بچه ها بازی می کردم گم شد. حالا پولی برای خرید نان ندارم.



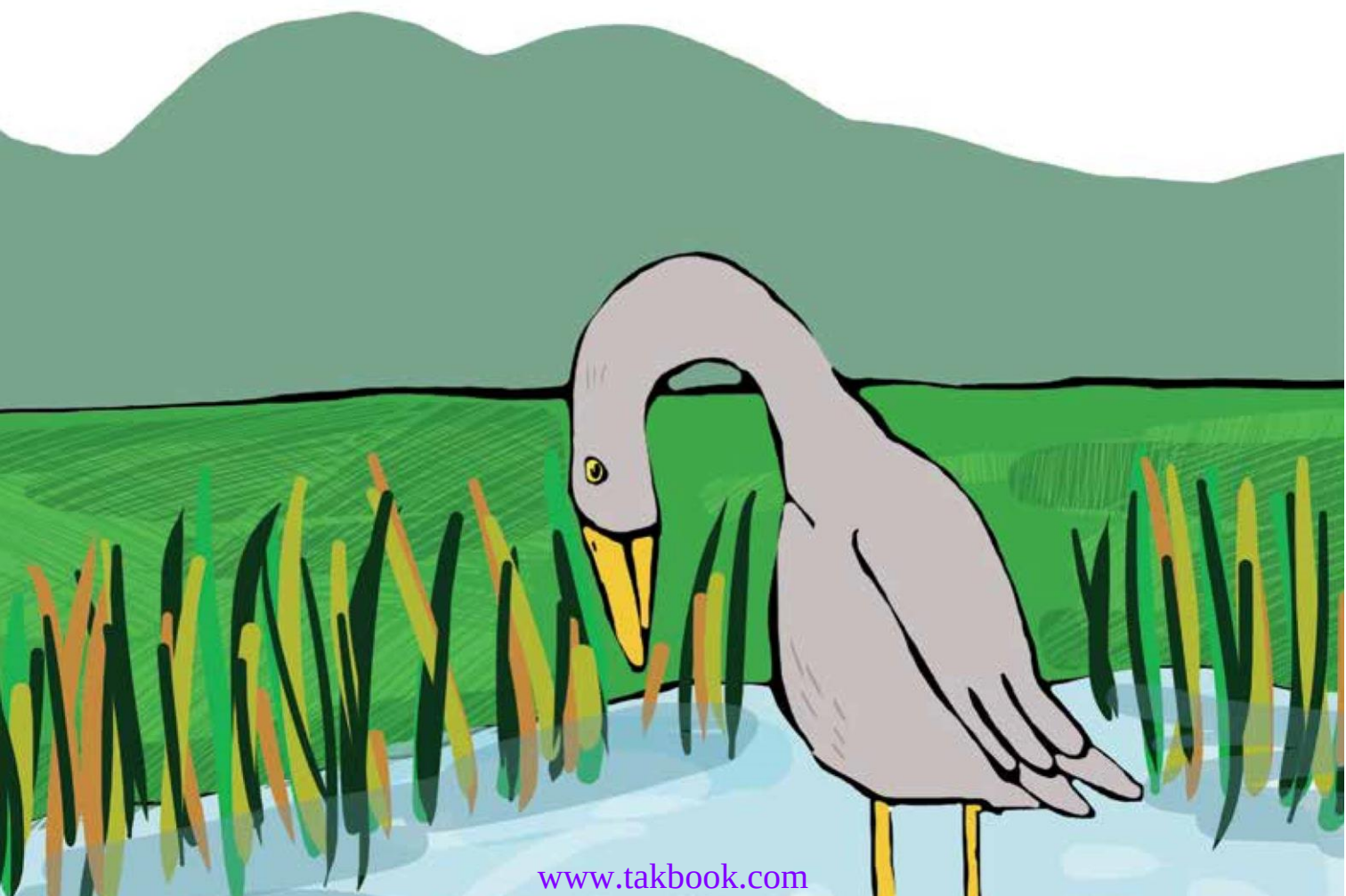
حواصیل گفت : ناراحت نباش حالا نوبت منه که به تو کمک کنم



عبود از شنیدن این حرف حواصیل خیلی خوشحال شد.



مامان حواصیل چشمهای تیز بینی در آب داره و با همین وسیله برای بچه هایش
ماهی، قورباغه و حلزون شکار می کنه پس خیلی زود توانست سکه های عبود
را توی آب پیدا کنه .



عبود حالا خیلی خوشحال بود، از مامان حواصیل تشکر کرد.

ویاد حرف مادرش افتاد که می گفت. "پسرم از هر دست دادی از همون دست

می گیری"



هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی؛
اینها تنها بخشی از ضربالمثلها و عباراتی هستند که همگی به نوعی به ما می‌گویند وضعیت امروز ما نتیجه رفتار دیروز، و سعادت یا تیره‌بختی ما در
آینده نتیجه اعمال و رفتار امروز ما است. در خصوص طبیعت و محیط زیست و رفتار ما به حیوانات هم این موضوع صادق است. این داستان نگاهی به
طبیعت و محیط زیست و فرهنگ دارد.